

## مجموعه ای از انتظارات معقول

در یکی از کوتاه ترین و در عین حال سیاسی ترین نوشته هایی که پس از ترور سید اسدالله لاجوردی - رئیس سابق زندان ها - در مطبوعات روزانه کشور به چاپ رسید، «از تمام کسانی که در مقام نوشتن یا گفتن هستند انتظار معقول» رفته است که با «جدیت تمام اینگونه روشها را بطور کلی محکوم کنند» چرا که «برآورده نشدن چنین انتظاری آثار ناخوشایندی در مسیر روبه رشد کنونی جامعه ما برجای» خواهد گذاشت («انتظار معقول»، سلام، ۲ شهریور ۷۷، ص ۲).

نویسنده مقاله مذکور بر این نظر است که «شیوه های خشونت طلب . . . هدفی جز بازگرداندن خشونت به عنوان راه حل قطعی و نهایی حل مسائل سیاسی و اجتماعی ندارد . . . بنابراین محکوم کردن این شیوه ها و طراحان و مجریان آن وظیفه هر شهروندی است که مدعی مخالفت با خشونت است، آنان که در این مسیر کوتاهی می کنند، نمی توانند در ادعای خود صادق باشند» (همان جا).

در این که خشونت در کل و ترور به عنوان یکی از مصادیقش، آن هم نه فقط در حوزه سیاست که در تمامی حوزه های فعالیت های انسانی محکوم است، شکی نیست و به همین دلیل نیز کسانی که بر لزوم همزیستی اندیشه های مختلف در جامعه تأکید دارند، می بایست با پدیده خشونت در تمامی ابعادش با جدیت مقابله کنند.

از این میان، تنها حرکتی که با تمامی توان، دل و جان به نهضت ملی شدن نفت سپرد و بر این مرام نیز باقی ماند داریوش فروهر بود و حزب ملت ایران وی که در عین حال بر بنیان پان ایرانیسم خود نیز برقرار ماند.

آنچه داریوش فروهر را از بسیاری از دیگر اقران وی در نهضت ملی شدن نفت متمایز و ممتاز می ساخت، نوع خاصی از صلابت و سرسختی بود که تا به آخر نیز وجه مشخصه فعالیت های سیاسی او باقی ماند. سرسختی و صلابتی ریشه دار در تلاش و تکاپوی دیرینه تر از نهضت نفت.

یکی دیگر از ویژگی هایی که بر فعالیت های سیاسی داریوش فروهر می توان برشمرد، توانایی دگرگونی و قابلیت تحول پذیری آن بود. این تحرك و تکاپو در عین وفاداری به پاره ای اصول اولیه، چون اولویت بی چون و چرای وطن و مصالح آن در همه حال، قدرت آن را نیز داشت که در چارچوب خاصی محدود و مقید نماند. همان گونه که در آغاز کار، قالب اولیه را رها کرد و در بطن حرکتی گسترده تر جای گرفت، در مراحل بعدی و به ویژه در سال های بعد از انقلاب نیز در اندیشه و عمل صور آمرانه نخست را پشت سر گذاشت، و به ویژه با تأکید بر حقوق دیگر اقوام ایرانی، یک جهت مشخص: موکراتیک اتخاذ کرد.

کاوه بیات.

در عین حال، نگاهی گذرا به فرهنگ و ادبیات ایران نیز حساکی از این امر است که فرهیختگان جامعه در ادوار مختلف تاریخی در مذمت خشونت و به ویژه گرفتن جان انسان بسیار گفته و نوشته اند.

گفته اند که خشونت عملی است با عواقب برگشت ناپذیر و انسان جاثز الخطا باید از آن پرهیز کند:

بسه تنندی دست بسرده به تیغ  
به دندان گسزده پشت دست دریغ

و نیز اینکه پرهیز از خشونت به منزله یک اصل اخلاقی، یعنی آنچه بر خود نمی پسندیم بر دیگران نیز روا نداریم نیز مورد تأکید قرار گرفته است:

چو بر خود نداری روا نشستی  
مکش تیغ بر گسزده دیگری

فرهیختگان ایران حتی کشتن دشمن را نیز جاثز نمی دانستند:

گر آری به کف دشمن پرگزند  
مکش در زمسان بازدارش به بند

و این که بزرگی در گرفتن جان نیست، بلکه در نجات آن است:

مگو مرد، صد کشتم اندر نبرد  
یکی زنده کن تات خسوانند مرد  
و دست آخر در باطل بودن دور خشونت و مذمت انتقام:

ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار  
تا باز چه کس زخم زند آنکه تو را کشت

بدین ترتیب می بینیم که در حوزه ارزشی و نیز آن چه می توان «اعلام موضع» نامید، سال ها و بل قرن هاست که عده ای در این کشور «انتظار معقول» نویسنده مقاله سلام، را برآورده اند. در عین حال سال ها و قرن ها نیز هست که بازگویی این ارزش ها و این اعلام مواضع راه به جایی نبرده و این دور باطل همچنان ادامه دارد. به این اعتبار و علیرغم باور نویسنده مقاله نامبرده، دقیقاً نباید فقط به اعلام موضع اکتفا کرد و گمان برد که فقط کوتاهی در برآوردن همین یک «انتظار معقول» است که «آثار ناخوشایندی در مسیر رو به رشد کنونی جامعه ما برجای خواهد گذاشت»، نه مسلماً چنین نیست. اندکی تأمل در اعلام مواضع گروه های مختلف پس از ترور سید اسدالله لاجوردی خود بهترین شاهد بر این مدعاست که مسئله خشونت در جامعه ما فقط با اعلام موضع حل شدنی نیست.

در روزهای پس از ترور، این موضوع به دو صورت کاملاً متفاوت با وقایع روزمره کشور ارتباط داده شد: یکی از سوی گروه های طرفدار



گشایش فضای سیاسی که بر این نظر بودند «در شرایطی که پس از دوم خردادماه نشاط سیاسی و اجتماعی در کشور بطور قابل توجهی افزایش یافته و جامعه ما در آستانه نهادینه شدن آزادیهای سیاسی و اجتماعی در چارچوب اسلام و قانون اساسی قرار گرفته و به سمت ثبات شرایطی پیش می رود که گروه ها و جریان های فکری و سیاسی مختلف در فضایی بدور از خشونت و مناسبات زورمدارانه به گفت و گو و ابقاً نقش سالم و مثبت خویش بپردازند، گروه های محارب که اندک رمق تشکیلاتی خود را رو به زوال و امیدهای خود درباره سست شدن ارکان نظام جمهوری اسلامی و اضمحلال پایگاه اجتماعی نظام را از دست رفته می بینند، در یک اقدام ناجوانمردانه به ترور آقای اسدالله لاجوردی دست زدند» (بخشی از اطلاعیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سلام، ۲ شهریور ۷۷، ص ۲). به عبارت دیگر برای این گروه، سیاست گشایش فضای سیاسی، بهترین نوع مقابله با تروریسم و طریق مناسب از بین بردن خشونت در جامعه ارزیابی شد.

حال گروه دیگری همین گشایش فضای سیاسی را زمینه مطلوب برای بروز تروریسم به شمار می آورد و این پرسش را پیش می کشد که «با این سرعتی که لیبرالها و ملی گراها زمین را شخم می زنند نکند مثل سال ۶۰ منافقین در این زمینهای شخم زده، گلوله و بمب بکارند». (محمد کاظم انبارلویی، «سید زارند!؟»، رسالت، ۲ شهریور ۷۷، ص ۱).

به عبارت دیگر، در پیوند با سیاست های جاری در کشور، ما دستکم با دو نوع برخورد و

دو دیدگاه مواجه هستیم، دیدگاه هایی که هیچکدام در محکوم کردن عمل ترور کمترین کوتاهی ای نیز نکردند و به این اعتبار، «انتظار معقول» نویسنده مقاله مذکور را برآورده اند. اکنون پرسش این است که کدام یک از این دو دیدگاه از آن «جدیتی» که مورد نظر نویسنده است برخوردارند؟ «جدیت» را باید در تداوم و حتی تسریع گشایش فضای سیاسی ببینیم یا آن که در قطع این روند؟

هر چند، فراخواندن به برخورد جدی با پدیده تروریسم و خشونت عملی بسیار پسندیده است، اما در عین حال آسان ترین کار و سهل ترین موضعی که می توان در این زمینه اتخاذ کرد، همانا اکتفا کردن به محکومیت خشونت است و بس. مشکل زمانی آغاز می شود که همانطور که نویسنده محترم انتظار دارد، بخواهیم این کار را با جدیت انجام دهیم. جدیتی که متأسفانه در نوشته مذکور به چشم نمی خورد و دلیل اصلی این عدم جدیت نیز در آن است که نویسنده «انتظار معقول» مسئله خشونت و الزام نفی آن را فقط در ارتباط با آنچه خود «یکی از پیام های واضح دوم خرداد» می نامد، ارزیابی کرده است. حال آن که بکارگیری خشونت و حذف فیزیکی مخالفان در جامعه ما متأسفانه سابقه ای بسیار طولانی دارد و پرهیز از بررسی این سابقه و ادوار مختلف آن - به ویژه در دورانی که بیش از هر دوره ای در اذهان زنده است، یعنی از پیروزی انقلاب تا امروز - بزرگترین مانع در قبال برخورد جدی با این مسئله است. و چه بسا که ممانعت از این بررسی خود به منزله نوعی خشونت یا فراخواندن به آن

تلقی گردد.

منبع تجربه ای است که ما برای -اگر نگویم محو که دستکم- تقلیل جدی سطح خشونت هایی که منشأ سیاسی دارند، در اختیار داریم.

امروز و علیرغم آن که به وضوح دیده می شود که رویکردهای خشن با مقبولیت عمومی روبرو نیست، کم نیستند نیروهایی که هنوز خشونت را یکی از ابزار پیشبرد برنامه های خویش به شمار می آورند. در واقع، در میان نیروهای سیاسی مطرح جامعه ما، امروز با دو گفتار در مورد خشونت هایی که منشأ سیاسی دارد، روبرو هستیم. یکی آن گروهی که در استفاده از این حربه ابایی ندارد و فقط با یادآوری آن که این شیوه باید به عنوان آخرین حربه مورد استفاده قرار گیرد، سعی در تلطیف مواضع خود دارد. حال آن که بحث خشونت، بحث کمیت ها و اولویت ها نیست، بحث روابودن یا نبودن، یعنی بحث در کیفیت ابزار سیاسی است.

گروهی دیگر، که اتفاقاً اکثراً نیز در همین روزنامه سلام و یا نشریاتی که دیدگاه های مشابه دارند قلم می زنند، خشونت های سال های اول انقلاب را با استناد به لزوم تحکیم مبانی نظام و تثبیت آن، موجه به شمار می آورند. حال آن که دقیقاً یک چنین استدلال هایی است که زمینه را بر حل و فصل هر چه گسترده تر این موضوع محدود می کند. در واقع روا داشتن خشونت برای یک هدف مشخص -حتی اگر این هدف تثبیت یک نظام در دوره ای بحرانی باشد- آگاهانه یا ناآگاهانه به منزله پذیرفتن آن دیدگاهی است در فلسفه تاریخ که خشونت را به منزله عنصری مثبت در بالندگی تاریخی به شمار می آورد و یک

در سال های اول پیروزی انقلاب، عوامل متعددی موجب فرادستی شیوه های خشن پیشبرد اهداف سیاسی در جامعه ما شدند: از این جمله اند تمایل به تعمیم شیوه انقلابی به تمامی حوزه های فعالیت کشور، سلطه ایدئولوژی بر ذهنیت و عملکرد بسیاری از سازمان های سیاسی، جهت گیری ایدئولوژیک دولت، آغاز و استمرار جنگ. هر چند امروز اکثر این عوامل در جامعه ما کمرنگ شده اند، اما به دلیل آن که هیچکدام با صراحت و دقت لازم، موضوع بحث قرار نگرفته اند، نه همه عناصر و عوامل مختلفی که به پدید آمدن آن وضعیت انجامید شناخته شده است و نه سهمی که برای هر یک از عناصر و عوامل شناخته شده قائل شده ایم، متناسب با عملکرد آنها بوده است. بدین جهت و هر چند که امروز به علت کمرنگ شدن تمامی عوامل و عناصری که موجب آن وقایع بوده اند، زمینه پدیداری مجدد آن بسیار محدود شده است، در عین حال اگر نیک بنگریم در می یابیم که کمتر عنصری را از آن مجموعه بتوان نام برد که به کل از فضای سیاسی کشور حذف شده باشد. یعنی هنوز هم عده ای بر این نظرند که شیوه های عمل انقلابی باید بر تمام حوزه های سیاسی و اجتماعی حاکم باشد؛ هنوز هم شیوه تفکر ایدئولوژیک بر ذهنیت و عملکرد بسیاری از سازمان های سیاسی، حاکم است؛ و هنوز هم عده ای بر این نظرند که کشور به نوعی و حتی در حوزه هایی مانند حوزه فرهنگ در شرایط جنگی به سر می برد. به همین دلیل بازبینی وقایع سال های اول انقلاب مهم ترین و با ارزش ترین

خشونت در جامعه ما ایجاد فضا و امکانات مناسبی - یعنی در نهایت آزادی و به دور از نگرانی و سانسور - است برای نقد و بررسی تاریخ و تاریخچه خشونت هایی که کشور در سال های نخستین بعد از پیروزی انقلاب با آن روبرو شد.

م. ث.

گفتگو ۷۹

#### یادداشت ها

1- Raymond Aron, *Histoire et la dialectique de la violence*, Gallimard, 1978.

۲- هانا آرنست، *خشونت*، ترجمه عزت الله فولادوند، خوارزمی، تهران ۱۳۵۹.

### تازه های مطبوعات زنان

در سال جاری، در عرصه مطبوعات زنان شاهد انتشار یک روزنامه و دو ماهنامه جدید بودیم: ماهنامه مهتاب ماهنامه حقوق زن و روزنامه زن.

#### روزنامه زن

پس از انتشار پیش شماره هایی چند در نمایشگاه مطبوعات سال ۷۷، روزنامه زن از نیمه مرداد ماه امسال انتشار خود را به طور مداوم رسماً آغاز کرد و در حال حاضر چند ماهی است که به طور منظم در اختیار مخاطبان خود قرار می گیرد. این روزنامه قصد دارد «با نگاه زنانه و برای زنان بنویسد و نه فقط در مورد

چنین دیدگاهی در تناقض اصولی با دیدگاه دیگری از فلسفه تاریخ است که این نقش را برای عقل قائل می شود. جمع این دو دیدگاه مسلماً ممکن نیست.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، پرهیز از بازیابی و نقد دوره هایی از تاریخ کشور، خود به نوعی می تواند به ترغیب ناخواسته خشونت منجر شود. مسلم است که در هر دوره ای از تاریخ کشور، تعدادی از شهروندان به دلایل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و یا اقتصادی احساس تظلم می کنند و عده ای دیگر نیز آن وضعیت را عین عدالت می دانند. هرگاه علیرغم مشکلات عاطفی و سیاسی ناشی از بازیابی تاریخ نزدیک، فرصت بحث و تبادل نظر آزادانه درباره این دوره را فراهم نیاوریم، در واقع به کسانی که احساس تظلم می کنند، این باور را القا کرده ایم که ظلمی را که احساس می کنند به آنان شده است، رفع شدنی نیست. یعنی همواره تعدادی از شهروندان کشور با احساس بی عدالتی زندگی را سر می کنند؛ بی عدالتی ای که گویا فرصت رفع آن به دست نخواهد آمد. می دانیم که احساس تظلم یا احساس بی عدالتی یکی از منشأهای اصلی رویکرد به خشونت است.<sup>۲</sup> در واقع یکی از راه های جدی مقابله با خشونت، به ویژه خشونتی که منشأ سیاسی دارد، این است که برای تمامی شهروندان این کشور روشن شود که در هر زمان که بخواهند حق بازیابی و بازاندیشی تاریخ خود را دارند و این که همه اطمینان یابند که هیچ یک از دوره های تاریخ ایران به فراموشی سپرده نخواهد شد.

به این اعتبار، تنها راه جدی مقابله با